

یادداشت

چشم‌انداز مذاکرات ژنو و مسیرهای پیش‌رو



محسن شریف‌خدائی

تخلیلگر روابط بین‌الملل

ژنو بار دیگر به صحنه‌ای بدل شده که در آن امید و نگرانی، دیپلماسی، تهدید و بی‌اعتمادی در هم تنیده‌اند. شهری که دهه‌ها میزبان پیچیده‌ترین بحران‌های جهانی بوده، اکنون شاهد دور تازه‌ای از گفت‌وگوهای غیرمستقیم میان ایران و آمریکااست؛ گفت‌وگوهایی که نمتنها بر سر آینده برنامه هسته‌ای ایران، بلکه

بر سر شکل‌دهی به توازن قدرت در خاورمیانه و حتی آینده روابط دو کشور جریان دارد.

روایت تهران از این دور مذاکرات، «سازنده‌تر»بودن فضا و توافق بر «اصول کلی راه‌ما» است؛ اصولی که می‌تواند زمینه‌ساز نشست بعدی درباره برنامه هسته‌ای ایران باشد. اما این سازندگی در زمینه‌ای رخ می‌دهد که هر لحظه می‌تواند با یک تصمیم سیاسی یا یک حادثه امنیتی فروریزد.

گفت‌وگوهایی که روز سه‌شنبه در ژنو و از طریق میانجیگری عمان میان نمایندگان ایران و آمریکا انجام شد، بر سر چارچوب‌هایی بود که تهران براساس آن برنامه هسته‌ای خود را تحت نظارت آژانس بین‌المللی انرژی اتمی محدود کند و متقلا بخشی از تحریم‌ها برداشته شود. مذاکرات پس از سه‌ساعت و نیم پایان یافت و هیئت آمریکایی واکنشی فوری منتشر نکرد.

گفت‌وگوها تلاقی چند چالش هم‌زمان‌اند. از سوی ایران، سه چالش عمده بر روند تصمیم‌گیری سایه انداخته است: نخست، چالش هسته‌ای و فشارهای بین‌المللی که با ذخایر اورانیوم ۶۰درصدی و محدودیت‌های آژانس گره خورده است. دوم، چالش منطقه‌ای و رقابت‌های ژئوپلیتیک که ایران را در موقعیتی قرار داده که هر امتیاز یا عقب‌نشینی می‌تواند پیامدهای امنیتی داشته باشد. سوم، چالش اقتصادی و اجتماعی ناشی از تحریم‌ها و سوءمدیریت که با تورم مزمن، کاهش قدرت خرید، فرسایش طبقه متوسط، مهاجرت نیروی انسانی و نارضایتی‌ها همراه است.

این مرحله از سوی آمریکانیز به همان اندازه پیچیده است. واشنگتن با مجموعه‌ای از فشارهای هم‌زمان وارد ژنو شد که مواضع آن را سخت‌تر و انعطاف‌پذیری‌اش را محدودتر کرده است: نخست، فشارهای انتخاباتی میان‌دوره‌ای پیش‌رو. آمریکا در آستانه انتخابات قرار دارد و رئیس‌جمهور نیازمند یک دستاورد در سیاست خارجی است که بتواند آن را به‌عنوان موفقیت معرفی کند. هر توافقی با ایران می‌تواند به‌عنوان «پیروزی» عرضه شود و هر شکست یا بن‌بست می‌تواند به‌عنوان «نقطه ضعف» تعبیر شود.

دوم، رقابت ژئوپلیتیک با چین و روسیه. آمریکا نمی‌خواهد ایران بیش از این در مدار این دو قدرت قرار گیرد. از نگاه واشنگتن، مذاکرات هسته‌ای تنها یک پرورنده امنیتی نیست، بلکه بخشی از رقابتی بزرگ‌تر میان قدرت‌هاست. سوم، فشار متحدان منطقه‌ای، به‌ویژه اسرائیل و برخی کشورهای عربی خلیج فارس. اسرائیل خواهان محدودیت‌های گسترده‌تر بر برنامه موشکی و نفوذ منطقه‌ای ایران است و کشورهای عربی نگران امنیت انرژی و مسدودشدن تنگه هرمز هستند. این فشارها باعث می‌شود واشنگتن نتواند به‌سادگی به یک توافق محدود رضایت دهد، مگر اینکه آن را برای متحدانش «پذیرفتنی» جلوه دهد.

در چنین زمینه‌ای، مذاکرات ژنو نه یک مسیر ساده، بلکه پریچ‌وخم است. با این حال، نشانه‌هایی وجود دارد که گفت‌وگوها می‌تواند مسیر آینده را روشن‌تر کند. توافق بر «اصول راه‌ما» هرچند مبهم، اما نشان‌دهنده وجود حداقلی از اشتراکات است. ایران پیشنهاد داده بخشی از ذخایر اورانیوم ۶۰درصدی خود را رقیق کند و دسترسی‌های بیشتر به بازار آژانس بدهد؛ اقدامی که می‌تواند تنش هسته‌ای را تا حد زیادی کاهش دهد. اما تهران همچنان حاضر نیست درباره برنامه موشکی یا نقش منطقه‌ای خود مذاکره کند. این شکاف، همان فاصله‌ای است که مذاکره‌کنندگان تلاش می‌کنند با «اصول راه‌ما» پل بزنند.

در همین حال، تحولات میدانی نیز بر روند گفت‌وگوها سایه انداخته است. اعزام دومین ناو هواییپار آمریکا به خاورمیانه، آن‌هم در زمانی که مذاکرات در جریان است، پیام دوگانه‌ای از سوی کاخ سفید القا می‌کند؛ از یک سو فشار نظامی برای تسریع تصمیم‌گیری تهران و از سوی دیگر تلاشی برای تقویت موضع واشنگتن در میز مذاکره. این اقدام در کنار اظهارات تند و ضدونقیض دونالد ترامپ درباره ایران، نشان می‌دهد که واشنگتن در حال ترکیب فشار سخت و نرم است؛ رویکردی که می‌تواند هم محرک توافق باشد و هم عامل فروپاشی آن.

در داخل ایران نیز شرایط پیچیده‌تر از همیشه است. فشارهای اقتصادی گسترده و نارضایتی‌های اجتماعی، فضای تصمیم‌گیری را حساس و شکننده کرده است. هر توافق خارجی ناگزیر در چنین زمینه‌ای ارزیابی می‌شود و هر امتیاز یا عقب‌نشینی می‌تواند بازتاب‌هایی داشته باشد. در نتیجه، تهران در موقعیتی قرار گرفته که هر تصمیم باید با محاسبه هم‌زمان هزینه و فایده و پیامدهای داخلی و خارجی اتخاذ شود. با این حال، مسیر پیش‌رو به چند سناریوی اصلی تقسیم می‌شود: سناریوی نخست، توافق محدود و مرحله‌ای؛ توافقی که بر محور کاهش سطح غنی‌سازی، بازگشت بازرسان آژانس و آزادسازی درایی‌های ایران شکل می‌گیرد. این سناریو از نظر فنی و سیاسی واقع‌بینانه‌تر است، زیرا به هر دو طرف امکان می‌دهد بدون پذیرش امتیازات بزرگ، دستاوردی قابل‌ عرضه ارائه کنند. چنین توافقی می‌تواند به‌عنوان یک «تمام اقدام ساز» عمل کند تا در آینده درباره مسائل «بین‌دینی‌تر» مذاکره شود.

سناریوی دوم، تداوم مذاکرات بدون یک توافق؛ وضعیتی که در آن گفت‌وگوها ادامه می‌یابد اما هیچ‌یک از طرفین حاضر به عبور از خطوط قرمز خود نمی‌شوند. در این سناریو هر دو طرف می‌خواهند هزینه‌های شکست مذاکرات را مدیریت کنند، درعین‌حال حاضر به مصالحه بزرگ نیستند. نتیجه چنین وضعیتی، حفظ تنش کنترل‌شده خواهد بود و چالش‌ها همچنان باقی می‌ماند.

سناریوی سوم، فروپاشی مذاکرات و بازگشت به تقابل؛ سناریویی که با توجه به‌ اعزام ناوهای آمریکایی، رزمایش‌های ایران در تنگه هرمز و فضای ملتهب منطقه نمی‌توان آن را نادیده گرفت. در این حالت، احتمال تشدید تنش‌های نظامی، حملات محدود یا اقدامات متقابل نظامی و امنیتی افزایش می‌یابد و یک اشتباه محاسباتی از سوی هر طرف می‌تواند به بحرانی گسترده‌تر و حتی فاجعه‌بار منجر شود.

در میان این سه مسیر، واقع‌بینانه‌ترین گزینه در کوتاه‌مدت همان توافق محدود و مرحله‌ای است. نه تهران در شرایطی است که بتواند امتیازات بزرگ بدهد و نه واشنگتن در موقعیتی است که بتواند یک توافق جامع را به‌سرعت به نتیجه برساند. اما هر دو طرف نیازمند نوعی «کاهش تنش» و «اعتمادسازی» در این مرحله هستند؛ فرصتی برای مدیریت بحران‌ها. ژنو می‌تواند نقطه آغاز چنین مسیری باشد، اگر اراده سیاسی لازم در هر دو طرف شکل بگیرد.

مذاکرات ژنو، بیش از هر زمان، آزمونی برای سنجش اراده و توانایی دو طرف در تبدیل بحران به فرصت است. آینده این مسیر هنوز مبهم است، از این‌رو ژنو شاید آخرین فرصت برای بازتعریف رابطه‌ای متوازن باشد که طی چهار دهه بر پایه تقابل شکل گرفته است.

از آمبولیزاسیون اقتصادی تا عقلانیت تاکتیکی

چهار دهه است که موضوع مذاکره بین ایران و آمریکا همواره مورد بحث بوده است. در گذشته، محور مذاکرات عمدتاً رفع تحریم‌ها بود، اما اکنون خواسته‌ها و مکانیسم توافق پیچیده‌تر و عمیق‌تر شده و اختلاف نظر بر سر نتیجه نهایی آن همچنان پابرجاست. با تغییر بسیاری از پارامترهای قدرت، بازیگران بین‌المللی و اهداف سیاسی، تحقق توافق در سایه سیاست‌های هسته‌ای و منطقه‌ای ایران بسیار سخت به نظر می‌رسد.

مهم‌ترین چالش برای ایران، قدرت چانه‌زنی تهران و بهره‌گیری از مزیت‌های نسبی برای امتیازگیری در روند میز مذاکره است که متأسفانه دیگر در دسترس نیست و همین اتفاق، یک معامله برد-برد را در مسیر بن‌بست قرار داده است. در این زمینه، «شرق» گفت‌وگویی با غلامرضا حداد، استاد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی، انجام داده است که در ادامه می‌خوانید.

●●●

❗ یکی از مواردی که در موضوع تحریم کمتر به آن پرداخته شده، گزاره «کاهش قدرت چانه‌زنی» ایران درباره «مزیت‌های نسبی‌اش در جهان» است. بر فرض مثال، نفت و گاز ایران یکی از ابزارهای اصلی این حوزه بوده، ولی با توجه به عملکرد ویژه تحریم‌های اعمالی، کاهش تولید و صادرات نفت ایران، عملاً نقش ما را در بازار نفت کم‌رنگ کرده است؛ در نتیجه، از این منظر آمریکا ترسی باید حمله به ایران ندارد، درست برخلاف دوره بوش و اوباما. به همین دلیل، معتقدند نتایج تحریم‌ها هیچ‌گاه به‌درستی از سوی دولت‌ها جدی نگرفته نشد و ماحصل آن، به از دست رفتن مزیت‌های نسبی در میان‌مدت انجامید. این نگاه را تا چه اندازه منطقی و درست می‌دانید؟

به گمانم فروکاستن اهمیت و تأثیر تحریم‌ها از طرف ایران، هم نتیجه نگاه سطحی و خطای شناختی و هم ناظر بر گره‌خوردن منافع به سیاست‌هایی است که موجد تحریم بوده‌اند. به عبارت دیگر مسئله صرفاً ناگاهی نیست، بلکه مقاومت نیت‌مندانه در مقابل آگاهی است. شاید از پنجره تئوریک بهتر بتوان این مسئله را توضیح داد که ایران عمدتاً در مواجهه با مسئله تحریم‌ها، بیش از آنکه متوجه حل آن، یعنی از بین بردن عوامل و دلایل اعمال تحریم‌ها باشد، دغدغه‌مند محکوم‌کردن و نیز بی‌اثرکردن آن بوده است.

در باب محکوم‌کردن، همواره بر نامشروع‌بودن تحریم‌ها تأکید شده و تعبیری مانند «تحریم‌های ظالمانه» یا «جنگ اقتصادی» به کار رفته است. اما حقیقت امر این است که چنین اقدامی نه‌تنها کمترین تأثیری بر واقعیت هولناک تحریم ندارد، بلکه اساساً نادرست و مبتنی بر خطای شناختی است. از منظر قواعد بین‌المللی، تحریم یک ابزار در سیاست خارجی و بین‌المللی است. در طول قرن بیستم، تحریم به‌عنوان ابزاری جایگزین برای استفاده از «زور» مطرح شد و پیش از آن اعتراضات بین‌المللی تنها از طریق درگیری نظامی یا دیپلماسی حل می‌شدند.

تحریم بین‌المللی در ماده ۴۱ فصل هفت منشور ملل متحد مشروعیت یافته و درباره موجود بودن- اگر نگوییم مشروعیت- تحریم‌های یک‌جانبه نیز با ارجاع به حق حاکمیت ملی اختلاف نظر اندکی وجود دارد؛ حتی در موضوع تحریم طرف‌های ثالث ی‌ها میان تحریم ثانویه، البته مزیت‌های تحریم به‌عنوان یک ابزار سیاست خارجی در تثبیت این مشروعیت نقش داشت. در خلال قرن بیستم هم به دلیل کاهش اعتبار استفاده از زور متاثر از گسترش رژیم‌های همکاری ازجمله جامعه ملل و سازمان ملل متحد، هم به دلیل بالاترین هزینه برخورد‌های نظامی ناشی از بن‌بست استراتژیک در میانه تسلیحات اتمی و از همه مهم‌تر، اهمیت‌یافتن فراینده اقتصاد و جهانی‌شدن پیوندهای اقتصادی، تحریم مزیت فراوانی یافت. پس در مجموع تحریم دارای مزیت بین‌المللی است و نمی‌توان انتظار داشت که با بازی‌های زبانی در سطح تئوریک بتوان آن با مقابله کرد.

اما در باب بی‌اثرکردن، باید نخست ببینیم تحریم‌ها به دنبال چه تأثیری بوده‌اند تا بتوانیم ارزیابی کنیم تا چه اندازه تلاش ایران برای بی‌اثرکردن آنها به ثمر نشسته است. در سطح تئوریک برای تحریم‌ها چهار دسته اهداف را فهرست می‌کنند:
۱. تغییر سیاست داخلی.
۲. تغییر سیاست خارجی -مثلاً نقض یک تعهد بین‌المللی ازجمله غنی‌سازی اورانیم خارج از قواعد معاهده منع گسترش آتش.
۳. نقض حاکمیت ملی سایر دولت‌ها-
۳. بی‌ثبات‌کردن دولت هدف و
۴. پاسخ‌دادن به افکار عمومی که مطالبه اقدام دارند اما دولت‌ها امکان یا ظرفیتی برای اقدامی عملی ندارند و برای اینکه متهم به بی‌عملی نشوند، تحریم‌کردن را بهتر از هیچ کاری نکردن ارزیابی می‌کنند.

اگر اهداف تحریم‌ها علیه ایران را صرفاً تغییر رفتار در سیاست داخلی و خارجی ببینیم، آشکار است که چندان اثربخش نبوده‌اند؛ الگوی رفتاری ایران کمابیش به شکلی پایدار تداوم یافته‌است، با وجود اینکه تحریم‌ها به شکل فرایند‌های رو به افزایش بوده‌اند. گزاره‌های تحریم‌کننده نیز شاهد چنین روندی نبوده‌اند و آشکارا می‌دانند که تحریم‌ها مستقیماً به تغییر رفتار ایران منجر نشده و نمی‌شود.

❗ اگر هدف سوم یعنی بی‌ثبات‌کردن و تضعیف دولت هدف را ملاک بگیریم چطور؟
در این‌باره باید گفت تضعیفی که ممکن است ضرورتی برای مهار یا مقدمه‌ای بر مواجهه‌ای نظامی باشد... از این منظر هدف از تحریم این است که بازیگری که ناقض قواعد است، توانمندی‌ها و ظرفیت‌هایش در برهم‌زدن بازی دیگران به حداقل برسد و نهایتاً هزینه مواجهه به میزان چشمگیری کاهش یابد. این فرایندی است که باید از مسیر محدودکردن دسترسی به منابع حیاتی انجام شود.

یک تکنیک در پزشکی وجود دارد به نام «آمبولیزاسیون»؛ تکنیکی جایگزین جراحی، در این روش، به جای خارج‌کردن مستقیم تومور یا عضو زائد که با خون‌ریزی و درد و خطر همراه است، شریان‌های خون‌رسانی به آن را به طریقی مسدود می‌کنند تا به‌تدریج باعث مرگ آن عضو یا تومور شوند. تحریم ایران شبیه به آمبولیزاسیون به هدف قطع‌کردن منابع و تضعیف تدریجی انجام شده است. البته پیش از آمبولیزاسیون باید وابستگی ارگانیسم زنده را به عضو هدف به حداقل رساند تا فقدان آن آسیبی جدی به فعالیت‌های حیاتی سایر اندام وارد نکند؛ قطع ارتباط ایران به زنجیره تولید جهانی که نه یک شبیه، بلکه به‌تدریج و هوشمندانه انجام شد، در همین راستا قابل توضیح است. کاستن از سهم ایران از بازار رسمی نفت و گاز و هدایت آن به سمت بازارهای قاچاق و غیررسمی، در کنار کاهش شدید سرمایه‌گذاری متاثر از تحریم‌ها در صنایع نفت و گاز که لازمه تداوم حضور در بازارها هستند، به پرشدن ظرفیت بالفعل ایران از سوی رقیما هم به شکلی بالقوه و هم در عمل و بالفعل‌شده منجر شده است. در وضعیت کنونی، ایران عملاً سهمی در زنجیره تولید ارزش جهانی ندارد و در عمل بود و نبودش برای هیچ بازیگر اقتصادی تفاوتی ندارد، چون سرنوشته اقتصادی هیچ بازیگری به آن گره نخورده است. تحریم‌ها به دنبال حذف ایران از همه سازوکارهای منطقه‌ای و بین‌المللی بوده‌اند و در این زمینه موفقیت خوبی به دست آورده‌اند؛ حذف از بازار انرژی، حذف از کریدورهای بین‌المللی، حذف از سازوکارهای همکاری و ... در چنین شرایطی آمبولیزاسیون ایران با کمترین هزینه و آسیب ممکن شده است.

اما آیا این صرفاً ناشی از ناآگاهی ایران از سازوکار تحریم‌ها بوده است؟ به دآوری من خیر، نه‌فقط ایران مدعی بوده که می‌تواند تحریم‌ها را بی‌اثر کند، بلکه حتی در مواقعی تحریم‌ها را نعمت و عاملی برای پیشرفت معرفی کرده است. البته می‌توان

تحریم‌ها و مذاکرات ایران و آمریکا در گفت‌وگو با غلامرضا حداد

از آمبولیزاسیون اقتصادی تا عقلانیت تاکتیکی

زهره فراهانی



❗ چون به بحث خنثی‌سازی تحریم‌ها اشاره داشتید، توجه به یک موضوع ضروری است؛ اصولاً تحریم‌ها به صورت تدریجی و گام‌به‌گام اعمال شده‌اند و در هر سال یا هر دوره، دامنه و شدت آنها افزایش یافته است. با توجه به این روند، به نظر می‌رسد در جهت خنثی‌سازی تحریم‌ها از طریق مذاکره گام‌های اساسی برداشته نشد. به نظر شما اوج این کم‌کاری در چه سال‌هایی و چه دوره‌ای بوده است؟

یکی از استدلال‌های نظریه‌پردازان مخالف تحریم حول همین موضوع تدریجی‌بودن تحریم‌ها شکل گرفته است. آنها معتقدند تحریم‌ها به‌تدریج اثر می‌کنند و این تأثیر تدریجی ظرفیت تطبیق‌پذیری را افزایش می‌دهد. بازیگری می‌تواند به‌تدریج خود را با محدودیت منابع ناشی از تحریم تطبیق دهد. اما اگر هدف تحریم تضعیف بازیگر باشد و نه باززدندگی، انطباق‌پذیری نه‌تنها یک ظرفیت نیست، بلکه تهدیدی خطرناک است. بازیگر به مرور خود را با ضعف و ناتوانی تطبیق می‌دهد، اما متوجه نیست که صرفاً در «حال «زنده‌ماندن» است، نه «فعال و پویا زندگی‌کردن».

بر اثر تحریم «سفره‌ها به‌تدریج کوچک می‌شوند» و این کوچک‌شدن چون تدریجی است، از نظر روانی ظرفیت تطبیق را افزایش می‌دهد، اما اثرات جسمی مانند سوءتغذیه یا کاهش سلامت، تحت ادراک روانی یا احساس تطبیق قرار نمی‌گیرند، بلکه مبتنی بر مکانیسم‌های زیستی در واقعیت عمل می‌کنند. این تدریجی‌بودن اثر تحریم‌ها باعث یک خطای شناختی در ایران شده است؛ این تصور که «هنوز می‌توان مقاومت کرد و زنده ماند»، بدون آنکه ضرورت تغییر واقعی وضعیت یا حل بنیادین مسئله تحریم‌ها درک شود.

در دوره‌های مختلف، بسته به اقتضانات گفتمان مسلط و نسبتی که با کارکرد‌های ابزاری دولت داشته است، نوساناتی در الگوی تلاش برای مواجهه با مسئله تحریم‌ها مشاهده شده است، اما کلیت ساختار ایران در موضوع تحریم هرگز به فکر حل بنیادین مسئله نیفتاده است. به نظر می‌رسد تلاش‌ها حول کاهش موقت اثرات تحریم‌ها حتی به قیمت عقب‌نشینی‌های تاکتیکی بوده، به امید زمانی که الگوهای رفتاری پیشین دوباره بیان احیا یابند.

❗ برش بنیادین دیگر آن است که ایران در سال‌های گذشته چندین بار وارد فرایند مذاکره شده‌است، اما تنها در سال ۱۳۹۲ و در دوره ریاست‌جمهوری آقای روحانی، مذاکرات به صورت جدی و هدفمند دنبال شد و در نهایت به توافق برجام انجامید.

چه عواملی موجب شکل‌گیری اراده سیاسی قاطع در آن مقطع شد و چرا در دوره‌های پیشین چنین سطحی از عزم و انسجام برای پیشبرد مذاکرات مشاهده نمی‌شد؟

در سیاست خارجی ایران، همواره شکلی از «عقلانیت در دقتیکه ۹۰» حاکم بوده است. این عقلانیت در دقیقه ۹۰، رواقع نوعی امتیانات تاکتیکی است. ایران بر محورهای پایدار و بردوام سیاست خارجی خود اصرار ورزیده و براساس الگوی رفتاری منبعث از آن پیش رفته، تا جایی که ادامه مسیر برایش میسر نبوده و با بن‌بست مواجه شده است. در این موقعیت‌ها، ایران با عقب‌نشینی تاکتیکی، تنش‌زدایی موقتی را دنبال کرده به امید آینده‌ای که در آن منابع لازم را دوباره به دست آورده و الگوی رفتاری پیشین خود را احیا کند. هرگز هدف این نبوده که تغییر بنیادین یا استراتژیک در سیاست خارجی ایجاد شود. بنابراین، چرخش‌های سیاست خارجی ایران را نمی‌توان مبتنی بر تدبیر استراتژیک توضیح داد.

این الگو در دوره ریاست‌جمهوری روحانی نیز مشهود است. ایران تحت تحریم‌های فلج‌کننده، وارد رکود تومری شدید و کاهش چشمگیر درآمدهای عمومی دولت شد؛ شرایطی که رئیس وقت بانک مرکزی آن را با تعبیر «شعب ابی‌طالب» بیان کرد و البته هزمرمان، پرورنده هسته‌ای نیز در حال تبدیل‌شدن به تله‌ای بی‌پناشت بود. فعال‌شدن عقلانیت تاکتیکی در این برهه نتیجه‌اش شکل‌گیری برجام بود. در برجام، تلاش شد تا هم با کاهش تحریم‌ها، هم بن‌بست اقتصادی تا حدی کنش‌بده شود. هم ظرفیت‌های هسته‌های ایران برای استفاده‌های آتی حفظ شود. بنیادین، شکل‌گیری اراده سیاسی قاطع در این دوره، «عقلانیت در دقیقه ۹۰» و ضرورت حفظ ظرفیت غنی‌سازی برای احیای برنامه هسته‌ای در آینده بوده است.

❗ در سال ۱۴۰۰ و در دوره ریاست‌جمهوری مرحوم رئیسی، مذاکرات با هدف احیای برجام از سر گرفته شد، اما این روند در نهایت به بن‌بست انجامید. برخی تحلیل‌ها به طرح مسئله «میان‌مدت سخت» و امید به کسب امتیازات بیشتر اشاره دارند. به نظر شما چه عواملی باعث شد حاکمیت با دولت خود با چنین برداشتی، از احیای توافق در آن مقطع خودداری کند و این رویکرد تا چه اندازه مبتنی بر آرزوهای واقع‌بینانه بود؟
درون ساختار ایران دو نگاه رقیب در سیاست‌گذاری خارجی به‌ویژه در موضوع رابطه با ایالات متحده شکل گرفته‌اند. یک نگاه باور دارد اگر چه دشمنی با آمریکا یک محور پایدار است و نمی‌توان آن را به شکل بنیادین و استراتژیک تغییر داد، ولی می‌توان این دشمنی را مدیریت کرد. این نگاه، همکاری را یک کلیت یکپارچه نمی‌بیند و بین دوکرات‌ها و جمهوری‌خواهان تفاوت قابل می‌شود. معتقد است درون آمریکا می‌توان منافع تعریف کرد و با برخی طرف‌ها همکاری کرد و از آن طریق الگوی مدیریت دشمنی را به پیش برد. از این منظر، دوکرات‌ها ظرفیت بیشتری برای همکاری نسبت به جمهوری‌خواهان دارند. نگاه رقیب، یک نگاه بوینتاری و انسان‌نگارانه به دولت آمریکا دارد و همه اجزای آن -چه دوکرات و چه جمهوری‌خواه- را ذیل مفهوم «شیطان بزرگ» یا استکبار جهانی تعریف می‌کند. از این نگاه، دشمنی با آمریکا نه یک شعار، بلکه یک الگوی عملیاتی در راستای هدفی استراتژیک است و مدیریت‌پذیر هم نیست. هرگاه عقلانیت تاکتیکی ضرورت پیدا کند که آن هم عمدتاً ناشی از خوردن کفگیرها به ته دیگ منابع بوده است، کارگزاران باورمند به الگوی اول، زمینه حضور پیدا می‌کنند. متقابلاً، زمان‌هایی که نیازی به چنین مدیریت دشمنی احساس نمی‌شود و عقلانیت تاکتیکی فاقد کارکرد باشد، باورمندان الگوی دوم دست برتر را می‌یابند. البته برتری باورمندان به الگوی دوم، همواره با رویکرد جمهوری‌خواهان در آمریکا، تقویت شده است. برای مثال، در اوج همکاری‌های دو طرف، یعنی در زمان جنگ با افغانستان و عراق، جورج بوش پسر ایران را «محرک شرارت» اعلام کرد و این اقدام باعث تضعیف طرفداران الگوی اول و برتری باورمندان به دشمنی عملیاتی با آمریکا شد. خروج ترامپ از برجام نیز تأثیر مشابهی داشت.

دولت رئیسی نماینده نگاه دوم یعنی تعهد اصولی به استکبارستیزی بود، پس طبیعتاً ضرورتی برای مدیریت دشمنی نیز نمی‌دید. بن‌بست اقتصادی که در گذشته عقلانیت تاکتیکی را ایجاد می‌کرد، در دولت رئیسی به سوءبرداشت از واقعیت‌های نظام بین‌المللی مورد شناسایی قرار نگرفت. کارگزاران سیاست خارجی ایران، مبتنی بر خطای شناختی از روندهای جهانی و تعبیر رویکرد مباحثات دولت یابدن به ضعف

شرق

آمریکا، توانست فرصت پیش‌روی خود را به درستی درک کند. در آن وضعیت، ایران بر این باور بود که کشور در اوج توان خود است و در مقابل، آمریکا در ضعیف‌ترین وضعیت تاریخی خود قرار دارد و رو به افول است. محور مقاومت در بالاترین سطح فعالیت می‌کرد، غنی‌سازی در داخل در بالاترین میزان انجام می‌شد و توانمندی موشکی نیز بازرندگی نسبی ایجاد کرده بود. بنابراین، از نگاه دولت رئیسی دلیلی برای ورود به توافق با آمریکا و حل مسئله تحریم‌ها وجود نداشت.

❗ نزدیک به چند دهه است که میان ایران و ایالات متحده آمریکا مذاکراتی در جریان بوده است ولی بسیاری بر این باورند که آقای لاریجانی دبیر شورای عالی امنیت ملی با یک مأموریت ویژه قرار است مهم‌ترین مذاکره تاریخ نظام را به سرانجام برساند. می‌توان گفت همین مسئله موجب ممانعت‌شدن این دور از مذاکرات با چهار دهه اخیر باشد؟

از نگاه من، نقش آقای لاریجانی با نقش آقای عراقچی تفاوت چندانی ندارد. ممکن است آقای لاریجانی آزادی عمل نسبی بیشتری داشته باشد، اما سوابقش نشان می‌دهد که نه فقط او یک دیپلمات حرفه‌ای نیست، بلکه حتی نمی‌توان انتظار داشت در یک زمین بازی محدود، مهارتی خاصی از خود نشان دهد، او نه وزن کافی را دارد و نه جسارت و هنر لازم را که بتواند خارج از قواعد بازی و استراتژی‌های کلان تعریف‌شده در ایران عمل کند یا با امتیازهایی فراتر از خطوط قرمز بازی کند. بنابراین من تفاوت چندانی بین دیپلمات‌های متوسط دستگاه دیپلماسی و آقای لاریجانی نمی‌بینم. مادامی که ایران حاضر به یک چرخش استراتژیک و بنیادین نباشد و نقش و هویت خود در خاورمیانه را به شکل تضمین‌شده‌ای تغییر ندهد، هیچ مذاکره یا توافقی قابل انتظار نیست. هدف ایالات متحده در شرایط فعلی، تضمین امنیت اسرائیل به شکلی سریع است؛ یعنی حداقل برای میان‌مدت، رفتاری که تهدیدکننده امنیت اسرائیل است باید به شکل بنیادین و تضمین‌شده اصلاح شود.

اگر این حاضر به پذیرش نقش و هویت جدید و بازی‌کردن با قواعد جدید باشد، این برای ایالات متحده مزیت است. در غیر این صورت، ایالات متحده قصد ندارد با مذاکرات زمان‌گیر و نامطمئن به مسئله امنیت در خاورمیانه بپردازد. بنابراین، اگر توافقی حاصل شود که نشان‌دهنده تغییر استراتژیک و تغییر نقش و هویت ایران در سیاست خارجی منطقه‌ای نباشد، برخورد نظامی برای برخورد با ظرفیت‌های تهاجمی و حتی تدافعی ایران، به‌گونه‌ای که نتواند امنیت اسرائیل را تهدید کند، در دستور کار قرار خواهد گرفت. **❗ این‌طور استنباط می‌شود که برخی از چهره‌های سیاسی مدام بر این طبل می‌کوبند که بخش مهم‌تری از مشکلات امروز، ارتباطی به تحریم‌ها ندارد و ریشه در سوءمدیریت‌های داخلی دارد؛ حتی شخص رئیس‌جمهور هم این گزاره را تکرار می‌کند مانند رئیس‌جمهور سابق، مدام می‌گفتند و می‌گویند اگر داخل را درست کنیم، تحریم‌ها تأثیر زیادی مانند این سال‌ها ندارند...**

این گزاره که «مسائل و مشکلات داخلی ارتباط مستقیمی با تحریم‌ها ندارد» می‌تواند درست باشد، اما می‌تواند باعث سوءبرداشت شود. سؤال این است که آیا مشکلات اقتصادی ما تنها متاثر از تحریم‌هاست؟ شواهد نشان می‌دهد که پاسخ منفی است. تحریم‌ها مدام تسامح ایران به منابع را محدود می‌کنند، اما تجربه چند دهه حکمرانی در ایران نشان می‌دهد دولتی که منابع حاصل از فروش نفتش چندین برابر دولت‌های قبلی بوده است -برای مثال دولت احمدی‌نژاد نزدیک به ۷۸۰ میلیارد دلار منابع در اختیار داشت، معادل کل تاریخ فروش نفت تا آن زمان- بدترین عملکرد اقتصادی را در شاخص‌ها ثبت کرده است. این نشان می‌دهد که مسائل اقتصادی مستقیماً ناشی از تحریم‌ها نیستند. اگر تحریم‌ها بر طرف ساختار رانته، فساد ساختاری، انحصار‌ها و کژکارکردی در روابط دولت و بازار حل نخواهد شد، با این‌حال نمی‌توان گفت تحریم‌ها هیچ تأثیری ندارند. براساس پژوهش‌های معتبر، تحریم‌ها بالغ بر چند تریلیون دلار منابع ایران را اتلاف کرده‌اند. مشخصاً در یک دهه ۲۰۱۲ تا ۲۰۲۴، تحریم‌های عمدتاً حول مسئله هسته‌ای، براساس روش «کنترل مصنوعی» و پژوهشی که برای اتاق بازرگانی انجام شده، حدود ۱.۲ تریلیون دلار خسارت به بخش صنعت، کشاورزی و خدمات ایران وارد کرده‌اند. واقعیت این است که منابعی که تحریم‌ها نابود کرده‌اند، می‌توانسته زندگی چند نسل از ایرانیان را در راستای رفاه بیشتر تغییر دهد.

❗ ایران به این نتیجه رسیده که تحریم‌ها باید لغو شوند زیرا فشار اقتصادی حاصل از آن، کشور را در مضیقه قرار داده و اگر تحریم‌ها کنار رود، اوضاع اقتصادی پوست می‌اندازد. برای رسیدن به این هدف، ممکن است مجبور شود در مذاکرات امتیازاتی بدهد، ازجمله در زمینه برنامه موشکی یا توقف غنی‌سازی. اما اگر این امتیازات داده شود، احتمالاً در داخل کشور با اعتراضات تندروها و وفاداران به ایدئولوژی «مرگ بر آمریکا» مواجه خواهد شد. با توجه به این شرایط، سؤال این است که ایران در چنین وضعیتی چه تصمیمی باید اتخاذ کند؟

برخی از مخالفان تحریم، در نظریه‌های اقتصاد سیاسی، دلیل مخالفتشان با بی‌اثر دانستن تحریم‌ها را در این می‌بینند که اگر تحریم با هدف تغییر رفتار دولت‌ها، چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی، اعمال می‌شود، اما مستقیماً بر آحاد جامعه تأثیر می‌گذارد و نه لزوماً دولت‌ها و چون عمدتاً دولت‌های مشمول تحریم، دولت‌های اقتدارگرا و غیردموکراتیک هستند، هرچقدر فشار بر آحاد جامعه بیاید، این الزاماً به تغییر در ساختار حکمرانی یا تغییر سیاست‌ها منجر نمی‌شود؛ چون مشخصاً رابطه‌ای بین قاعده جامعه و رأس هرم سیاست‌گذاری وجود ندارد و سازوکارهای هم وجود ندارد. بنابراین، آحاد جامعه از تحریم‌ها آسیب حاکمتری می‌بینند، اما ظرفیت و توان تغییر سیاسی را ندارند. برای همین هم هست که در نسل بعدی نظریه‌پردازان تحریم، بحث از تحریم هدفمند یا هوشمند می‌شود؛ به نحوی که آحاد جامعه به شکل عمومی، در واقع، از آسیب تحریم‌ها به‌نوعی حفظ یا محافظت شوند و تحریم‌ها مشخصاً عواملی را که تأثیرگذار هستند در سیاست‌های مشخصی که باید تغییر کنند، هدف قرار دهند.

❗ به‌عنوان پرسش پایانی؛ با توجه به شکل‌گیری دور جدید مذاکرات، این روند چه تفاوت‌هایی با مذاکرات گذشته دارد و اهداف و اولویت‌های اصلی ایران در این مقطع چیست؟ هدف آمریکا چیست؟

من تصور می‌کنم این آخرین دوره مذاکرات خواهد بود؛ مذاکراتی که در طول دهه‌ها در سطوح مختلف و به شیوه‌های مختلف ادامه پیدا کرده و الان در مرحله‌ای است که می‌بایست تکلیف نهایی مشخص شود. در این مصاحبه هم در سؤالات قبلی تا حدودی اشاره کردم که هدف ایالات متحده، حل مسئله امنیتی اسرائیل، حداقل برای میان‌مدت است و تنها مانع آن را سیاست خارجی ایران می‌داند. سیاست خارجی ایران در منطقه خاورمیانه به‌نوعی گره خورده به نقش و هویت بین‌المللی ایران و این نقش و هویت بین‌المللی، یک سلسله‌مراتب توزیع منابع را در داخل شکل داده است. این ناممکن‌بودن چرخش‌های بزرگ استراتژیک در سیاست خارجی برمی‌گردد به اینکه این سه سطح به هم گره خورده‌اند. هر شکلی از تغییر در سیاست منطقه‌ای به تغییرات بزرگ در سیاست داخلی منجر می‌شود و این است که همه چیز را اقل کرده است.

❗